

Andishe.e.Taqrib.43	اندیشه تقریب ۴۳
Vol. 17, No. 4, winter 2023	سال هفدهم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۱، پیاپی ۴۳
P. 39.65	ص ۳۹-۶۵

## نقش استعمار و استکبار جهانی در جنگ‌های معاصر در کشورهای اسلامی و راهکارهای مقابله با آن

خلیل عالمی<sup>۱</sup>

### چکیده

کشورهای استعمارگر غربی و جریان استکباری به‌ویژه پس از تشکیل رژیم غاصب و صهیونیستی اسرائیل، بیش از چندین دهه است که به قلب جهان اسلام و منطقه راهبردی و مهم خاورمیانه، حمله کردند. آن‌ها به بهانه‌های مختلف اعلامی و غیراعلامی از جمله حمایت از رژیم صهیونیستی، دسترسی و غارت منابع انرژی کشورهای اسلامی، مبارزه با تروریسم و... وارد مرکز انرژی جهان شدند و با راه‌اندازی جنگ‌های مستقیم و یا غیرمستقیم (نیابتی)، حضور نامشروع خود را در این منطقه تداوم بخشیدند. در این مقاله به صورت توصیفی - تحلیلی، به نقش این جریان استعماری در راه‌اندازی جنگ‌های متعدد و راهکارهای مقابله با آن پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: استعمار، استکبار جهانی، جنگ‌های معاصر، کشورهای اسلامی.

۱. استاد حوزه و دانشگاه، پژوهشگر پژوهشکده مطالعات تقریبی.

## مقدمه

«استعمار» از باب استفعال و در لغت به معنای تقاضای آباد کردن یا طلب آبادانی است؛ اما در فرهنگ اصطلاحات سیاسی به مفهوم حاکمیت کشوری قدرت‌مند بر کشوری ضعیف، با هدف چپاول منابع و معادن و استثمار نیروی انسانی و تثبیت و تسلط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی بر آن ملت، با تظاهر به آبادسازی و ایجاد توسعه و پیشرفت است. (محمد معین، ۱۳۷۱ ش، ج ۱، ص ۲۵۲) اصطلاح «استعمار» اشاره دارد به حالت زیردستی یا بندگی اجتماع، کشور یا ملتی که از لحاظ سیاسی، یا اقتصادی و یا فرهنگی زیر سلطه اجتماعی یا ملت پیشرفته‌ای است. (جولیوس گولد، ۱۳۹۲ ش، ص ۲۵)

این اصطلاح از سوی واحدهای ضعیف‌تر به کار برده می‌شود تا هر گونه اقدامی را که از سوی واحدهای ملی نیرومندتر علیه خواسته‌هایشان به عمل می‌آید، تبیین کند.

به عبارت دیگر، استعمار جریانی است که از طریق آن، یک ملت قدرت‌مند، سلطه اقتصادی، نظامی، سیاسی و اجتماعی خود را بر یک جامعه یا ملت ضعیف اعمال می‌کند. این جریان ممکن است همراه با نابودی بومیان جامعه یا بهره‌کشی از آنان و یا به کمک و شرکت بخشی از افراد آن جامعه صورت گیرد.

جبهه و جریان استعمار و استعمار متشکل از کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که شامل رژیم غاصب صهیونیستی، آمریکا و کشورهای اروپایی می‌شود. این جبهه مستقیم و غیرمستقیم، بانی و باعث جنگ‌هایی هستند که چندین دهه به خصوص پس از فروپاشی دولت عثمانی و شکل‌گیری دولت غاصب و صهیونیستی اسرائیل، جهان اسلام به ویژه منطقه خاورمیانه را در شعله‌های آتش می‌سوزاند. پس از پایان جنگ سرد، منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا و به طور کلی کشورهای اسلامی، کانون اصلی طرح‌های استعماری و چالش‌های دولت‌های استعمارگر به ویژه آمریکا و اروپا شد. استعمارگران با شیوه‌های گوناگون، تلاش کرده‌اند تا جلوی پیشرفت مسلمانان را به هر نحو ممکن بگیرند و هر از گاهی به بهانه‌های گوناگون، برای غارت منابع کشورهای اسلامی تاخت و تاز نموده، دست به چپاول و غارت‌گری زده‌اند.

جهان اسلام - به اصطلاح به سرزمین‌هایی گفته می‌شود که پیشینه مردمان آن پیرو دین اسلام باشند. از نظر جغرافیایی، جهان اسلام شامل سرزمین‌ها وسیعی می‌شود که بدنه اصلی آن به شکل مستطیلی از کرانه‌های اقیانوس اطلس شروع شده و تا جنوب غربی و شمال شرقی آسیای مرکزی

امتداد می‌یابد و در مجموع شامل عمده آسیا و آفریقا و بخشی از اروپا می‌شود. (حافظ‌نیا و زرقانی، ۱۳۹۱ ش، ص ۱۳۹-۱۵۴)

دانشنامه جهان اسلام با معیار قرار دادن جنبه جغرافیایی جهان اسلام آن را این‌گونه تعریف کرده است: «جهان اسلام منطقه‌ای است مشتمل بر مجموعه فضای پیوسته از کشور مغرب در آفریقای شمالی تا شبه قاره هند و آسیای مرکزی و از قزاقستان تا مشرق آفریقا و چند قسمت ناپیوسته در جنوب و جنوب شرقی آسیا و اروپا و حوزه‌های کوچک مسلمان نشین جهان». (حداد عادل، ۱۳۸۲ ش، ج ۱۱، ص ۴۵۱)

جغرافیای جنگ در جهان اسلام و عموماً منطقه خاورمیانه در بیش از ۷۰ سال اخیر و تشکیل رژیم غاصب صهیونیستی، بیشتر پیرامون این رژیم غاصب متمرکز بوده است. از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۰ و در این ۳۲ سال جنگ‌های چهارگانه ۱۹۴۸، ۱۹۶۷، ۱۹۵۶ و ۱۹۷۳ با محوریت رژیم صهیونیست و علیه کشورهای اسلامی و عربی سوریه، مصر، لبنان و فلسطین بوده است. ولی از سال ۱۹۷۹ و پس از پیمان ننگین کمپ دیوید، طی روندی پرشتاب آرام و آرام‌تر شد و از آن پس تاکنون، خلیج فارس با تجربه چندین جنگ فراگیر به میدان جنگ مستقیم و غیرمستقیم جریان استعمار و استکبار علیه جهان اسلام شده است. (کریمی پور، ۱۳۹۰ ش، ج ۱۹، شماره ۲۲) جنگ ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ عراق علیه ایران، حمله ۱۹۹۰ عراق به کویت، آفند گسترده ۱۹۹۱ آمریکا و هم‌پیمانانش به عراق، جنگ علیه مردم بوسنی در سال ۱۹۹۲، حمله آمریکا و هم‌پیمانانش به افغانستان در سال ۲۰۰۱، جنگ مارس ۲۰۰۳ آمریکا و انگلیس به عراق، حمله به کشور مسلمان لیبی و سرنگونی دولت و حکومت آن در سال ۲۰۱۱ و حمله عربستان سعودی و متحدانش با حمایت همه جانبه آمریکا و اروپا علیه مردم مظلوم یمن در سال ۱۹۱۵، جنگ‌های متعدد صهیونیست‌ها علیه مردم مظلوم فلسطین و لبنان، تنها بخشی از جنگ افروزی جبهه استعمار و استکبار علیه جهان اسلام است.

### ورود استعمارگران غربی به جهان اسلام

اروپا محل ظهور و پرورش قدرت‌های استعمارگر در تاریخ معاصر جهان بوده است. مبدأ و منشأ ظهور آمریکا به صورت یک ابر قدرت استعمارگر نیز اروپا بوده است. دولت‌های استعماری به ترتیب ورود تاریخی به این عرصه، عبارتند از: اسپانیا، پرتغال، هلند، انگلستان، فرانسه و آلمان. در جهان اسلام علاوه بر کشورهای اروپایی مذکور، دولت‌های روس و عثمانی و اخیراً ایالات متحده آمریکا نیز هر چند با شکل و الگوی جدید، از سوابق استعماری برخوردارند و در تاریخ سیاسی کشورهای مستعمره، از زمره کشورهای استعمارگر

محسوب می‌شوند. هریک از کشورهای اسلامی، در طی حدوداً دو قرن اخیر، مدت قابل توجهی از حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خویش را تحت سلطه یک یا چند کشور استعماری به طور متناوب سپری کرده است. (سیدحسین شرف الدین، <http://marifat.nashriyat.ir/node/880>)

## ادوار استعمار

استعمار و استعمارگران در طول حیات خود متناسب با شرایط و اهداف خود چهره‌ها و ادوار متفاوت ولی با ماهیت یکسان در پیش گرفته است.

### ۱. استعمار کلاسیک

استعمار کلاسیک (در برابر استعمار نو و استعمار فرانو) به‌عنوان یک واقعیت تاریخی چهار صد ساله (تقریباً از قرن شانزده تا نیمه اول قرن بیستم و پایان جنگ جهانی دوم)، پدیده‌ای اصالتاً اروپایی است و بازیگران اصلی آن کشورهای اروپایی بودند. به استثنای چند مورد محدود از وقوع استعمار در مناطق همجوار، تقریباً همه کشورها و سرزمین‌های مستعمره، مناطقی کاملاً دور از قلمرو جغرافیایی کشورهای استعمارگر و به لحاظ نژادی، فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و زبانی نیز با فاتحان خود کاملاً متفاوت بودند.

ویژگی بارز استعمار کلاسیک حمله نظامی به کشورهای دیگر و تسخیر آن‌ها با هدف انتقال ثروت به کشور خود بود. استعمار کلاسیک سه هدف عمده داشت:

۱. دستیابی به مواد اولیه و ذخایر زیرزمینی؛
۲. دستیابی به نیروی کار ارزان؛
۳. به‌دست آوردن بازار فروش برای محصولات تولید شده. (واعظی، ۱۳۸۶ش، ص ۴۰)

### ۲. استعمار نو یا نئوکلاسیک (امپریالیسم)

واژه امپریالیسم در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و به‌طور عمده در فضای سیاسی پس از جنگ جهانی اول عمومیت یافت و به کشورهای ابلاغ می‌شود که خارج از محدوده و حوزه جغرافیای خود به تصرف سرزمین‌های دیگر می‌پردازند و با تغییر ساختارهای فرهنگی، هویتی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اعتقادی ملت‌ها، منابع و ثروت‌های آنان را به یغما می‌برند. (واعظی، ۱۳۸۶ش، ص ۴۲)



استعمارگران نئوکلاسیک به جای استفاده از حکمرانان و فرمان‌روایان غربی در مستعمرات، به حکومت‌های وابسته روی آوردند و افراد ضعیف‌النفس و احزاب غرب‌زده بومی را از راه‌های گوناگون اجیر کرده و با تهدید و تطمیع و پرونده‌سازی پیرو خود می‌ساختند و با طراحی کودتاهای نظامی آن‌ها را بر اریکه‌قدرت نشاندند و سیاست‌های خود را از طریق آن‌ها اعمال می‌کردند. (واعظی، ۱۳۸۶ ش، ص ۴۳ و ۴۴)

### ۳. استعمار فرانو

استعمارفرانو در اهداف با استعمار کلاسیک و نئوکلاسیک و سایر نظام‌های استکباری و استعماری مشترک است. تفاوت‌شان بیشتر در شیوه استعمار و به استضعاف کشیدن ملت‌هاست. این شیوه از استعمار بر مبنای ایجاد تغییرات طبیعی در اندیشه‌ها، باور و منش ملت‌هاست. مهم‌ترین ویژگی استعمار فرانو، برنامه‌ریزی برای ایجاد ساختارهای لازم جهت استحاله نامحسوس و تبدیل کارگزاران سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و آموزشی کشورهای هدف به عامل پیش برنده اهداف و برنامه‌های خود و ذهنیت‌سازی در راستای همسو ساختن اندیشه‌ها و باورهای مخاطبان با اندیشه‌های استعمارگران است بدون آن‌که خود متوجه باشند و از اعمال خویش برای تحقق اهداف استعماری رنج ببرند یا احساس خیانت کنند. (واعظی، ۱۳۸۶ ش، ص ۶۱)

### منطق استعمارگران مستکبر

استعمارگران برای استعمار دولت‌ها و ملت‌ها دیگر، منطق ساده‌ای دارند که عبارتند از:  
 (۱) جهان منبع سود و درآمد است؛ (۲) برای پیروزی در جنگ اقتصادی باید که ابرقدرت سلطه‌جو بود؛ (۳) بدین منظور، باید که کنترل مواد اولیه، مناطق و جاده‌های استراتژیک را به دست گرفت؛ (۴) هرگونه مقاومت در برابر این کنترل باید از طریق فساد، باج‌خواهی و با جنگ از میان برود وسیله فاقد اهمیت است؛ (۵) برای آن که بتوان ابرقدرت سلطه‌جو باقی ماند، باید که از اتحاد رقیبان علیه «ارباب» مطلقاً جلوگیری کرد. (<https://www.magiran.com/article/2273022>)

### استعمارگران و جنگ‌های معاصر علیه جهان اسلام

جنگ‌هایی که در قرن اخیر به‌ویژه پس از فروپاشی امپراطوری عثمانی و تشکیل رژیم غاصب و صهیونیستی در کشورهای مسلمان‌نشین رخ داده است، ردپای آمریکا و بیشتر کشورهای غربی و اروپایی

و متحدین آن‌ها را نمایان می‌کند؛ جنگ‌هایی که در دستور کار آن‌ها، قتل عام مسلمین بوده است. اشغال فلسطین توسط انگلیس و واگذاری آن به صهیونیست‌ها، جنگ علیه مردم مسلمان بوسنی، ایران، عراق، افغانستان، لیبی، سوریه، لبنان و یمن از جمله جنگ‌هایی است که حمایت‌ها و خیانت‌های غربی و متحدین آن‌ها در این فجایع مشهود است و نتیجه‌ای جز کشتار و آوارگی ساکنان و نابود شدن زیرساخت‌های این کشورها نداشته است و هنوز خوی وحشی‌گری غریبان در قبال مسلمانان ادامه دارد. کشورهای استعمارگر و استکباری با بهانه‌ها و دلایل خودساخته و یا دیگرساخته مثل دفاع از حقوق بشر، تروریسم، از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی و...، به دوصوت مستقیم و غیرمستقیم (نیابتی) و بدون رعایت موازین بین‌المللی علیه کشورهای اسلامی وارد منازعه و جنگ شدند که به مهم‌ترین و عمده‌ترین آن‌ها البته به غیراز مسأله فلسطین و جنگ علیه مردم این کشور اشغال شده، اشاره می‌شود. لازم به ذکر است که همه این جنگ‌ها جز جنگ علیه بوسنی و نسل‌کشی مسلمانان در متن و بطن قاره اروپا، موطن و خاستگاه اصلی استعمار، بقیه جنگ‌ها و لشگرکشی‌های استعمارگران در منطقه به هم پیوسته خاورمیانه و شمال آفریقا اتفاق افتاده است.

### جنگ علیه مسلمانان بوسنی

پس از فروپاشی یوگسلاوی، جمهوری بوسنی و هرزگوین، در پی همه‌پرسی استقلال انجام‌گرفته در سال ۱۹۹۲، اعلام موجودیت کرد. این اتفاق، آغازگر جنگ‌های بوسنی بود. همه‌پرسی استقلال، توسط صرب‌های بوسنی تحریم شد و با مشارکت ۶۷٪ مردم، ۹۸٪ رأی‌دهندگان به استقلال بوسنی و هرزگوین رأی دادند. صرب‌های بوسنی، که از جانب صربستان و مونته‌نگروی همسایه حمایت می‌شدند، جمهوری صرب بوسنی را تشکیل داده و به قصد تجزیه جمهوری در طول خطوط قومیتی و پیوند دادن نواحی صرب‌نشین برای تشکیل «صربستان بزرگ»، حمله مسلحانه کردند که این جنگ موجب کشته شدن صدها هزار نفر از مردم مسلمان بوسنی شد.

جنگ صرب‌ها علیه بوسنی هرزگوین فقط یک جنگ ملی و بر سر خاک نبود، بلکه با هدف و تلاش برای از بین بردن مسلمانان و تعهد بر نسل‌کشی انجام گرفت. بنابراین، فقط ۴۰۰۰۰ نفر (غیر نظامی) در سربرنیتسا هدف قرار گرفته و یک‌جا کشته شدند. جرم آن‌ها فقط هویت اسلامی آنان بود. در این جنگ برای اولین بار تجاوز به زنان و حتی دختران خردسال و کشتار کودکان، به عنوان یک تاکتیک نظامی برای پیروزی قلمداد شد.

بنابر گزارش‌های مستند در سازمان ملل: در جنگ صرب‌ها علیه بوسنی، بیش از ۳۰۰ هزار غیرنظامی کشته و هزاران زن مورد تجاوز قرار گرفتند.

بنابر همین مستندات، در کشتار جولای ۱۹۹۵، بیش از ۸۰۰۰ غیرنظامی بوسنیایی (مسلمان) که اغلب آنان را پیرمردان و جوانان تشکیل می‌دادند، در داخل و اطراف شهر سربرنیتسا قتل عام شدند و دیرکل سازمان ملل آن را بدترین و وحشتناک‌ترین قتل عام در دنیا پس از جنگ جهانی دوم خواند.

در سال ۲۰۰۴ و در طی برگزاری دادگاه جنایات جنگی، قاضی پرونده تصریح کرد: ۲۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ زن و کودک بوسنیایی (مسلمان) را به مهاجرت اجباری واداشته‌اند و تعداد فراوانی از آنان را در مسیر مهاجرت مورد تجاوز و قتل عام قرار داده‌اند و شواهد دال بر کشتار هدف‌مند و سازمان‌دهی شده است. (<https://www.rajanews.com/news/105918>)

حمله نژادپرستانه صرب‌ها به مسلمانان بوسنی و راه‌اندازی موجی از وحشی‌گری، قتل، تجاوز به نوامیس، کودک‌کشی و غیره یکی از فجیع‌ترین حوادث تاریخی است که در جنگ بوسنی و هرزگوین و در قلب اروپای به ظاهر متمدن تحت سکوت و خیانت سازمان ملل و کشورهای غربی مدعی حقوق بشر انجام شد.

به گفته مارک براون نماینده ویژه سازمان ملل، فاجعه سربرنیتسا برای همیشه تاریخ سازمان ملل را خدشه‌دار کرده‌است. حافظان صلح با بر جای گذاردن اسلحه، دارو و مهمات خود از معرکه گریختند و شهر را در اختیار جنایت‌کاران صرب گذاشتند.

(<https://www.rajanews.com/news/105918>)

## الف. حمله مستقیم استعمارگران به دو کشور عراق و افغانستان

### ۱. حمله آمریکا و متحدانش به عراق (جنگ اول خلیج فارس)

دوم اوت ۱۹۹۰ م و حدود ۲ سال پس از پایان جنگ ایران و عراق، نیروهای عراقی با حمله به کویت در عرض ۱۳ ساعت این کشور را اشغال کردند. هدف صدام از حمله به کویت در درجه اول خروج از بن‌بست اقتصادی - بدهی ۳۰ میلیاردی عراق به کویت - و در درجه دوم جلوگیری از رکود در ارتش بزرگ عراق بود. آمریکا و کشورهای اروپایی سریع واکنش نشان داده و از عراق خواستند تا از کویت عقب‌نشینی کند.

حمله عراق به کویت باعث صدور محکومیت‌های گسترده و قاطع از طرف رهبران جهان شد.

شورای امنیت سازمان ملل در جلسه فوق‌العاده‌ای خواستار خروج فوری و بدون قید و شرط نیروهای عراقی از کویت شد.

تهاجم عراق به کویت و الحاق این کشور به خاک و قلمرو خود، با تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل علیه عراق همراه بود شورای امنیت سازمان ملل متحد، با صدور قطع‌نامه ۶۶۲ الحاق کویت را مردود و فاقد اعتبار دانست. (مجتهدزاده، ۱۳۷۹ش، ص ۵۴۶ و ۵۴۷) ایالات متحده آمریکا و بریتانیا نخستین کشورهای غربی بودند که بی‌درنگ واکنش اعتراض‌آمیز نشان دادند. آمریکا ناگهان از مواضع مبهم و تأییدآمیز خود در ماه‌های پیش از حمله دست کشید و به‌صورتی همه‌جانبه برای به‌دست گرفتن رهبری سیاسی، نظامی و بین‌المللی علیه عراق، به فعالیت پرداخت و ائتلافی از کشورها به رهبری آمریکا شکل گرفت و جمعی از کشورهای عربی با هدف اقدام و مداخله نظامی علیه عراق، به ائتلاف متحدان غربی به رهبری آمریکا پیوستند و بدین‌صورت دخالت نظامی بین‌المللی در ژانویه ۱۹۹۱م به سرعت آغاز شد. مداخله ایالات متحده آمریکا در بحران خلیج فارس از دو جهت دارای اهمیت بود، اول آن‌که به بهانه کویت، ماشین جنگی صدام را از کار بیندازد، دوم آن‌که با ارائه نمایشی عظیم، نظم نوین را به دنیا نشان دهد. (جعفری، ۱۳۸۶ش، ص ۴۳)

شورای امنیت سازمان ملل متحد، تحت فشار آمریکا، قطع‌نامه ۶۷۸ را صادر کرد که برای آزاد سازی کویت توسل به زور علیه عراق را مشروع می‌دانست. بر اساس این قطع‌نامه، از ۸ آذر تا ۲۵ دی ۱۳۶۹/۲۹ نوامبر ۱۹۹۰ تا ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ مهلت داده شد تا عراق داوطلبانه کویت را تخلیه کند، در غیر این‌صورت علیه عراق اقدام نظامی شود. (همان، ص ۴۳)

آمریکا حدود دویست هزار نیرو در عربستان سعودی مستقر کرده بود که نیروهایی از انگلستان، فرانسه، مصر و سوریه به آن پیوسته بودند. این لشکرکشی عظیم به منطقه، نشانه آمادگی برای انجام دادن عملیاتی فراتر از یک اقدام تدافعی بود. این گمان‌هنگامی به یقین تبدیل شد که آمریکا دویست هزار سرباز دیگر بر این تعداد افزود. معلوم بود که هدف، علاوه بر آزادسازی کویت، تخریب ماشین جنگی عراق در سطح وسیع و شاید جابه‌جایی قدرت در عراق است. (پیر سالینجر و اریک لوران، ۱۳۷۰ش، ص ۶۰۶ و ۶۰۷) جنگ با عراق در ۲۷ دی/۱۷ ژانویه با حملات هوایی نیروهای ائتلاف به فرماندهی آمریکا با نام طوفان صحرا در خاک عراق و کویت آغاز و طی چهار روز کویت از تصرف عراق خارج شد.

این نیروها توانستند با کمترین تلفات نیروهای عراقی را از کویت خارج کنند. بسیاری از

کشورهای جهان از جمله آمریکا، استرالیا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، کره جنوبی، اسپانیا و حتی یونان، نظامیان‌شان را در نیروهای ائتلافی به این جنگ اعزام کردند. آمریکا خود به تنهایی نزدیک به ۷۰۰ هزار نظامی به منطقه اعزام کرد و این در حالی بود که سایر کشورهای شرکت‌کننده در این جنگ، تنها ۱۶۰ هزار نظامی به این منطقه اعزام کردند. (شریفی، ۱۳۷۲ش، ص ۱۵۰)

## ۲. جنگ علیه افغانستان

جنگ علیه افغانستان در سال ۲۰۰۱ با حمله ایالات متحده و متحدانش، پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر آغاز شد که امارت اسلامی افغانستان تحت حاکمیت طالبان را سرنگون و القاعده را از یک پایگاه امن عملیات در این کشور محروم کند. جنگ علیه افغانستان طولانی‌ترین جنگ در تاریخ آمریکاست که از جنگ ویتنام (۱۹۷۵-۱۹۵۵) تقریباً پنج ماه پیشی گرفت.

در پی حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ جورج بوش رئیس‌جمهور به گروه طالبان هشدار داد که گروه تروریستی القاعده را تحویل آمریکا دهد. به‌دنبال خودداری طالبان از پذیرش درخواست آمریکا، فرمان حمله به افغانستان در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ میلادی با نام رسمی عملیات بلند مدت آزادی: (Operation Enduring Freedom) صادر شد. کشور انگلیس از سال ۲۰۰۲ میلادی فعالیت‌های نظامی مستقل خود را در افغانستان آغاز کرد. هدف اصلی این جنگ مبارزه و از بین بردن گروه تروریستی القاعده، طالبان و حامیان آن بود.

در این جنگ ائتلافی بیش از ۴۰ کشور (از جمله همه اعضای ناتو) پس از دستیابی به اهداف ابتدایی یک مأموریت امنیتی در این کشور به نام ایساف تشکیل دادند. اکثریت سربازان و کارکنان ایساف از نیروهای مسلح آمریکا بودند.

گفتنی است امپریالیسم در ساختار نظام استعماری نهادینه شده و خشونت، جنگ، نظامی‌گری، سلطه‌گری، استیلا و برتری‌طلبی و قدرت‌طلبی همواره شالوده و اساس این نظام استکباری است. جریان استعماری غرب به سرکردگی آمریکا، در آغاز قرن بیست و دوم، تسخیر سرزمینی را بار دیگر در دستور کار خود قرار داد و یکی از اهداف آمریکا از جنگ در افغانستان که به بهانه مبارزه علیه تروریسم صورت گرفت، شکل دادن به منطقه‌ای است که از خلیج فارس و پاکستان شروع شده و تا مرزهای روسیه امتداد می‌یابد. این منطقه، انرژی عظیمی را در دل خود جای داده و از لحاظ استراتژیکی بسیار مهم است. (پاتوانت سینگ، ۱۳۸۵ش، ص ۳۲۵) چنان‌که یکی از اهداف اصلی

حمله غرب و آمریکا به عراق و اشغال نظامی این کشور نیز تسلط امن بر منابع غنی انرژی نفت و گاز این کشور و تضمین ادامه جریان آزاد انرژی مورد نیاز صنایع غرب بوده است.

### ۳. اشغال عراق (جنگ دوم خلیج فارس)

زمانی سیاست‌مداران آمریکایی و اروپایی به بهانه مبارزه با خطر کمونیسم توانستند نوعی اتحاد در غرب به وجود بیاورند و مخالفین را نابود کنند، با فروپاشی نظام دو قطبی، خطر کمونیست نیز ارزش خود را از دست داد. پس از رویداد یازده سپتامبر، آمریکا و به تبع از او غرب توانست «تروریسم» را به‌عنوان دشمن اصلی به جهانیان معرفی و رسالت خود را مبارزه با آن قلمداد کند. جبهه غرب به رهبری آمریکا توانست بعد از این واقعه به مبارزه علیه تروریسم مشروعیت جهانی بدهد. این بار در مبارزه با تروریسم، خاورمیانه و به‌ویژه کشورهای اسلامی از جمله عراق و افغانستان این نقش اصلی را ایفا کردند. پس از اشغال افغانستان، آمریکا و هم‌پیمانانش به بهانه‌های ساختگی و دروغین، از جمله این‌که رژیم عراق در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی است و با سازمان القاعده و طالبان ارتباط دارد و در عین حال عدم دموکراسی و نقض حقوق بشر در عراق وجود دارد، بدون دریافت مجوزهای بین‌المللی، خودسرانه به عراق حمله کرد. اما آشکار بود که این جنگ «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» نبود، بلکه جنگی برای استیلاي آمریکا بود و پیامدهای خانمان برانداز برای این کشور و دیگران داشت. پس از توطئه ۱۱ سپتامبر، هیئت حاکم و وسایل ارتباط جمعی آمریکا و انگلیس به طرز ماهرانه‌ای فرآیند اطلاع‌رسانی پیرامون آن را به دلخواه خود، سامان بخشیدند و خواهان ایجاد یک ائتلاف جهانی علیه تروریسم شده و برخی کشورها از جمله عراق را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار دادند و این‌گونه القا کردند که عراق با القاعده، ارتباط دارد و سلاح‌های کشتار جمعی در اختیار آنان گذاشته است. دولت ایالات متحده آمریکا در ۲۱ مارس ۲۰۰۳ م. (فروردین سال ۱۳۸۲)، در سایه شعارهایی نظیر مبارزه با تروریسم، برقراری صلح جهانی، اعطای دموکراسی و آزادی، به‌صورت غیرقانونی به کشور عراق لشکرکشی کرد و آن را به اشغال نظامی خویش درآورد.

مهم‌ترین دستاویز آمریکا در این تهاجم وحشیانه، ادعای رئیس‌جمهور این کشور مبنی بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق بود. مقامات کاخ سفید و انگلیس برای کسب اجازه جنگ از سازمان ملل و قانونی جلوه دادن این عمل، خطر سلاح‌های کشتار جمعی صدام را مطرح کردند و برای جلب افکار عمومی داخلی و بین‌المللی سعی در برجسته کردن آن نمودند.

آنان با استفاده از بلندگوهای تبلیغاتی خویش، تأکید کردند که جهان در معرض خطر یک حمله قریب الوقوع، توسط سلاح‌های انهدام جمعی است و مسأله خطر «ابر قارچ مانند» اتمی را توسط عراق مطرح کردند. دولت آمریکا و نیروهای ائتلاف به‌ویژه انگلیس، در مارس ۲۰۰۳ بدون کسب مجوز از شورای امنیت به عراق حمله کردند. این حمله نظامی در ظاهر سه بهانه مشخص داشت: ۱. ناپودی تسلیحات کشتار جمعی؛ ۲. ناپودی تروریسم؛ ۳. ترویج و استقرار دموکراسی. (تیموری و دیگران، ۱۴۰۰ ش، شماره ۳۹، ص ۱۴۰)

اما واقعیت این بود که عراق در آن زمان فاقد توانایی جنگی با «بمب اتمی» بود؛ چنان‌که جورج تنت رئیس سازمان سیا اعتراف کرد که «چنانچه عراق بخواهد برای تولید یک بمب اتمی به اندازه کافی مواد رادیو اکتیو بسازد، تا نیمه دوم دهه حاضر طول خواهد کشید». (مانتلی ریویو، ۲۹ فروردین ۱۳۸۵)

تمامی شواهد و مدارک، بیان‌کننده این واقعیت است که مبارزه با تروریسم در عراق و ارتباط القاعده با صدام تنها ساخته و پرداخته کاخ سفید برای اشغال نظامی این کشور بود و آمریکا و غرب اهداف پیدا و پنهانی از قبیل تحقق طرح‌های سلطه‌جویانه خود در منطقه، دست‌یابی و کنترل نفت عراق و مقابله با جهان اسلام از جمله آن‌هاست.

آمریکایی هیچ دغدغه‌ای از عبارت «جنگ علیه تروریسم» نه تنها برای توجیه بمباران‌های گسترده هدف‌های غیرنظامی در عراق و افغانستان، بلکه برای الغای حقوق قانون اساسی و حکومت قانون در کشور به‌منظور «جنگ داخلی» علیه تروریسم استفاده کرد، ولی همان‌طور که بیان شد، بهانه آغاز جنگ علیه تروریسم در هر دو کشور به کلی ساختگی بود. (میشل شوسودوفسکی، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۴)

#### ۴. حمله به لیبی

خیزش‌های موسوم به بهار عربی، موج قیام‌های انقلابی که حدود بیست کشور عربی را در طول دهه ۲۰۱۰م فرا گرفت، پیامدهای وسیع داخلی و ژئوپلیتیکی را در پی داشت. شش دیکتاتور در تونس، مصر، لیبی، یمن، الجزایر و سودان سرنگون شدند؛ نخست‌وزیر لبنان مجبور به استعفا شد و بشار اسد رئیس‌جمهور سوریه به سختی توانست دوام بیاورد.

در لیبی بهار عربی وضع اسف‌باری داشت و به جنگ خونین داخلی منجر شد. جنگ داخلی یا انقلاب ۲۰۱۱ لیبی که با نام انقلاب ۱۷ فوریه نیز شناخته می‌شود، از اواسط فوریه سال ۲۰۱۱ میلادی، به‌دنبال بالا گرفتن اعتراضات و راهپیمایی‌های خیابانی مخالفان و سپس شورش سراسری علیه حکومت لیبی و رهبر آن، معمر قذافی آغاز شد.

این اعتراض‌ها و راهپیمایی‌ها گسترش یافته و به یک شورش سراسری در خاک لیبی تبدیل شد. شورش‌ها به تدریج همه شهرهای لیبی را فراگرفت و به جنگ‌های شهری و بین شهری، میان مخالفین و هواداران حکومت منجر شد. سرانجام در ۲۰ اکتبر ۲۰۱۱ میلادی، شهر سرت آخرین پایگاه معمر قذافی سقوط کرد و معمر قذافی کشته شد.

شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطع‌نامه‌ای در ۲۷ ژوئن ۲۰۱۱ میلادی دستور بازداشت معمر قذافی صادر را صادر کرد. در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ میلادی به درخواست برخی از اعضای شورای امنیت سازمان ملل، قطع‌نامه ۱۹۷۳ مبنی بر ایجاد یک منطقه پرواز ممنوع بر فراز لیبی به تصویب رسید. ۱۰ عضو از ۱۵ عضو شورای امنیت از تصویب این قطع‌نامه حمایت کردند. با تصویب این قطع‌نامه از ۱۹ مارس ۲۰۱۱ میلادی مداخله نظامی کشورهای غربی در جنگ داخلی لیبی توسط نیروهای نظامی ایالات متحده آمریکا، فرانسه و بریتانیا آغاز شد. (ویکی‌پدیا، مدخل: «جنگ داخلی لیبی»)

پس از قطع‌نامه ۱۹۷۳ شورای امنیت، ائتلافی از چند کشور در پاسخ به درگیری داخلی لیبی در ۱۹ مارس ۲۰۱۱ مداخله نظامی در لیبی آغاز گردید. عملیات نظامی با شلیک بیش از ۱۱۰ موشک کروز توسط آمریکا و بریتانیا آغاز شد. نیروی هوایی فرانسه و نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا وظیفه پرواز بر تمام نقاط لیبی را داشتند. نیروی دریایی سلطنتی نیز محاصره دریایی را شروع نمود. حمله هوایی علیه تانک‌های ارتش لیبی اولین بار توسط نیروی هوایی فرانسه انجام شد.

پس از ائتلاف اولیه توسط کشورهای بلژیک، کانادا، دانمارک، فرانسه، ایتالیا، نروژ، قطر، اسپانیا، بریتانیا و ایالات متحده مجموع کشورهای این ائتلاف به نوزده کشور رسید که در موارد جدیدتر کمک به اجرای منطقه پرواز ممنوع، انجام محاصره دریایی و ارائه تسلیحات لجستیکی بود.

این مداخله تا اواخر اکتبر و تا زمان مرگ معمر قذافی ادامه داشت و سپس ناتو در ۳۱ اکتبر ۲۰۱۱ به این عملیات پایان داد. (ویکی‌پدیا، مدخل: «مداخله نظامی در لیبی»)

اربابان قدرت در جنگ راه‌اندازی شده علیه لیبی اهداف متعددی را دنبال می‌کردند که به اختصار عبارتند از:

۱. نفت لیبی: از «میشل کولون» نویسنده کتاب «مونوپولی» نقل شده است: «آن که می‌خواهد جهان را رهبری کند، باید که کنترل نفت را به دست گیرد. تمامی نفت جهان، در هر کجای کره زمین». (مژگان نژند، روزنامه کیهان، ۱۳۹۰/۲/۵)



نفت لیبی صرفاً یک یا دو درصد تولید جهانی این ماده را تشکیل می‌دهد، اما چون نفت سبک است، کیفیت آن بهتر و استخراج آن آسان‌تر و بنابراین کاملاً به صرفه است و مهم‌تر آن‌که در نزدیکی کشورهای با سابقه استعماری چون ایتالیا، فرانسه و آلمان قرار دارد. ایتالیا و آلمان مشتریان نفت لیبی هستند و بیشترین قرارداد را با این کشور به امضا رسانده‌اند، اما فرانسه و انگلیس که چنین سهمی از نفت لیبی نصیب‌شان نشده، اکنون طالب سهم بزرگ‌تری بودند. به عبارت دیگر، جنگ لیبی صرفاً ادامه نبرد اقتصادی به شیوه دیگر است. جهان کاپیتالیست به هیچ روی زیبا نیست. رقابت اقتصادی شکلی نظامی به خود گرفته است.

۲. ممانعت از آزادسازی جهان عرب: آن‌که در عالم واقع بر جهان عرب حکومت می‌کند نه مردم هستند و نه دیکتاتورهای به ظاهر حاکم بر این دولت‌ها، بلکه حاکمان و صحنه‌گردانان واقعی «اربابان قدرتند» این اربابان، چند ملیتی‌های آمریکایی و اروپایی‌اند که تصمیم می‌گیرند چه چیزی باید در این کشورها تولید شود، شرکت‌های چندملیتی هستند که جیب‌های سهام‌داران خود را به زیان ملت‌های عرب پر می‌کنند. اربابان ثروت و قدرت می‌دانند که چنانچه کنترل جهان عرب و نفت از اختیار خارج گردد، استیلای جهانی آن‌ها نیز پایان می‌گیرد.

۳. جلوگیری از وحدت آفریقا- آفریقا: ثروت‌مندترین قاره جهان با منابع طبیعی بسیار گسترده، فقیرترین قاره کره زمین نیز به‌شمار می‌رود که ۵۷ درصد مردم آن زیر خط فقر زندگی می‌کنند (کمتر از ۲/۵ دلار در روز). کلید این معما، غارت منابع توسط شرکت‌های چندملیتی غربی است. پرداخت اجرت اندک، عقد قراردادهایی به زیان مردم محلی، اعمال هرگونه فشار و باج‌خواهی از کشورهای ضعیف از طریق بدهکار کردن آن‌ها تا حد خفقان، نشان‌دن دیکتاتورهای سر به فرمان بر مسند قدرت و ایجاد جنگ‌های داخلی در مناطق مدنظر از دیگر شیوه‌های اربابان قدرت است. بنابراین، جلوگیری از وحدت آفریقا و استقلال آن برای چندملیتی‌های آمریکا و اروپا امری حیاتی به‌شمار می‌رود. (مؤگان نژند، روزنامه کیهان، ۱۳۹۰/۲/۵)

### ب جنگ‌های غیرمستقیم (نیابتی)

جنگ نیابتی (proxy War)، جنگ واسطه‌ای یا جنگ وکالتی، وضعیتی است که در آن قدرت‌های درگیر به‌جای این‌که مستقیماً وارد جنگ با یک‌دیگر شوند، با حمایت‌های مالی، تسلیحاتی و تبلیغاتی از کشورها یا گروه‌های مسلح دیگری که با قدرت مقابل یا متحدان آن در

جنگند، سعی در تضعیف آن قدرت یا فشار بر آن می‌نمایند. (قیاسوندی و ترکاشوند، سال هفتم، شماره چهارم، ۱۳۹۶ش، ص ۱۷۵)

جنگ نیابتی هر چند در طول تاریخ واقع شده اما شکل امروزی آن یک پدیده جدید است که ریشه در رقابت ابرقدرت‌ها در دوران جنگ سرد دارد. در جنگ سرد ابرقدرت‌ها بدون آن‌که به‌طور مستقیم وارد جنگ شوند، با صرف هزینه مالی دولت‌های ثالث را مسلح می‌کردند. دو جنگ کره و ویتنام از مهم‌ترین نمونه‌های جنگ نیابتی در دوران جنگ سرد است. در جنگ کره، چین و شوروی از کمونیست‌ها در مقابل نیروهای سازمان ملل به رهبری آمریکا حمایت کردند و در جنگ ویتنام نیز شوروی و کشورهای کمونیستی از چریک‌های «ویت کنگ» و دولت ویتنام شمالی در مقابل نیروهای ویتنام جنوبی و متحدان آن از جمله آمریکا حمایت کردند. (همان، ص ۱۷۸)

### ۱. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران

در دوران جنگ سرد، جنگ عراق علیه ایران تنها جنگی بود که صدام به نیابت از هر دو ابرقدرت و با هدف مهار حرکت انقلاب اسلامی بر ایران تحمیل کرد.

هنگامی که عراق در شهریور ۱۳۵۹ به ایران حمله کرد، شرایط دو کشور کاملاً با هم متفاوت بود. با شروع جنگ؛ ایران از هرگونه حمایت خارجی بی‌نصیب بود، ولی رژیم صدام با حمایت‌های همه‌جانبه کشورهای آمریکا، اروپا و عربی وارد جنگ با ایران شد. در طول جنگ، صدام با دریافت بیش از ۶۰ میلیارد دلار کمک از کشورهای غربی، نیازهای مالی و تسلیحاتی خود را تأمین کرد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

#### الف. آمریکا

تأمل در رویدادهای هشت سال جنگ تحمیلی البته به‌صورت طولی، بیان‌کننده این مهم است که به تناسب تغییر وضعیت در جبهه‌ها به نفع ایران، مداخله آمریکا در جنگ علیه ایران بیشتر می‌گردیده است.

ایالات متحده در سال ۱۹۸۰م ارتش عراق را به‌طور همه‌جانبه مسلح کرد. (درودیان، ۱۳۸۰ش، ص ۲۲) آن زمان میلیاردها دلار به‌صورت وام، تجهیزات نظامی و همچنین اطلاعات با ارزش نظامی مربوط به جابه‌جایی نیروهای رزمی ایران که توسط ماهواره‌ها و جاسوسان در ایران به‌دست می‌آورد در

اختیار صدام قرار می‌گرفت. (اریک لرز، ۸ مارس ۲۰۰۳م، ص ۴) مضاف بر این، از طریق عربستان به‌عنوان مهم‌ترین و نزدیک‌ترین متحد منطقه‌ای خود، سعی کرد با پایین آوردن قیمت نفت ایران را از مهم‌ترین منبع درآمد خود برای تأمین هزینه‌های جنگ محروم کند. این کشور از سیاست متحدان اروپایی خود از جمله فرانسه و انگلیس در زمینه تأمین تجهیزات نظامی عراق حمایت کرد و کشورهای ثروت‌مند منطقه را به اعطای وام‌های کلان به بغداد تشویق نمود. (ولایتی، ۱۳۷۶ش، ص ۱۱۲)

حذف عراق از کشورهای حامی تروریسم بین‌الملل، تعمیق روابط با عراق، عدم محکومیت تجاوز عراق به ایران و ارائه کمک‌های اطلاعاتی و دانش مربوط به سلاح‌های شیمیایی، از دیگر کمک‌های آمریکا به عراق در جنگ تحمیلی بود.

### ب. شوروی سابق

اتحاد جماهیر شوروی هرچند در ابتدای جنگ عراق علیه ایران اعلام بی‌طرفی کرد، اما در مدت کوتاهی به حمایت‌های تسلیحاتی گسترده به عراق پرداخت و عراق را در تهاجم به ایران یاری رساند. پس از آزادسازی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ و رسیدن ایران به مرزهای بین‌المللی، نگرانی شوروی را بیشتر کرد و این کشور حمایتش از عراق را آشکارتر و گسترده‌تر نمود. مسکو ضمن عقد قرار داد فروش دو میلیارد دلار سلاح به عراق، با فشار بر کره شمالی و دیگر کشورهای کمونیستی تلاش کرد از فروش سلاح به ایران جلوگیری کند.

یکی از صاحب‌نظران در این خصوص آورده است: «دولت شوروی علاقه زیادی ندارد که پیروزی ایران را در این جنگ ببیند. حکومت تهران همان‌گونه که ضد آمریکایی است، ضد شوروی هم هست. در این صورت اگر عراق شکست بخورد و یا حزب بعث جای خود را به یک حکومت اسلامی بدهد، شوروی یک متحد مهم را از دست خواهد داد. (صدقی، ۱۳۸۶ش، ص ۷۰)

### ج. فرانسه

بیشترین میزان کمک نظامی به عراق در طول جنگ تحمیلی از آن فرانسوی‌هاست. فرانسوی‌ها منابع استراتژیک و توانایی‌های مالی لازم را برای تقویت عراق در اختیار داشتند و به‌همین دلیل از شهریور ۱۳۵۹، فروش تسلیحات نظامی این کشور به عراق به ۵/۶ میلیارد دلار رسید و ۴/۷ میلیارد دلار نیز در قالب قراردادهای بازرگانی و غیر نظامی میان دو کشور منعقد شد. (آرتیمر من کنت، ۱۳۷۳ش، ص ۵۵)

## د. انگلیس

با وقوع انقلاب اسلامی روابط دو کشور ایران و انگلیس تیره شد و یکی از دلایل اصلی حمایت انگلیس از عراق، واکنش به سیاست صدور انقلاب اسلامی بود. انگلیس مرکز تولید گازهای جنگی و موشک‌های دوربرد را در نزدیکی سامراء ایجاد کرد.

«انگلیسی‌ها با استراق سمع در دفتر خرید تسلیحات ایران در لندن اطلاعات دریافتی را در اختیار عراق قرار می‌دادند» با توجه به چنین حجم تسلیحاتی که به عراق شد، ماشین جنگی این کشور در کمتر از دو سال دو برابر شد.

## ه. آلمان

آلمان در چهار حوزه کلیدی: سلاح‌های شیمیایی، کالاهای ساخته شده، ماشین‌های سنگین و کنترل ابزار دقیق ماشینی و ابزارهای علمی کمک زیادی به عراق در طول جنگ کرد. بخشی از کارخانه‌های آلمان به صورت انحصاری سلاح‌های مورد نیاز صدام را می‌ساختند. (آرتیمر من کنت، ۱۳۷۳ش، ص ۴۹۰)

شرکت‌های غربی از جمله آلمان غربی علی‌رغم خلاف موازین و قوانین و تعهدات بین‌المللی نقش مؤثری در ساخت تسلیحات شیمیایی عراق داشتند و حتی بسیاری از کالاها، مواد و تجهیزات و خدمات مورد نیاز تسلیحات شیمیایی را در زمان جنگ به عراق صادر می‌کردند.

## ۲. جنگ داخلی سوریه (تشکیل و حمایت گروه‌های تروریستی)

تحولات انقلابی جهان عرب در سال ۲۰۱۱ بار دیگر و به شکل عمیق‌تری صحنه ژئوپلیتیک منطقه را درنوردید و کشورهای بحرین، سوریه، عراق و یمن را درگیر کرد. پس از تبدیل شدن تحولات انقلابی این کشورها به جنگ‌های داخلی، حوزه‌های رقابت و تقابل ایران و عربستان از عراق و لبنان به سوریه و یمن نیز گسترش یافت. با توجه به این‌که سوریه در طول تمام سال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به‌ویژه در جنگ هشت‌ساله ایران با عراق، مهم‌ترین متحد منطقه‌ای خاورمیانه‌ای و استراتژیک ایران بوده و در دوره‌های بعد از جنگ نیز نقش توان‌بخش در روابط ایران و اعراب را بر عهده داشته است؛ عربستان سرایت انقلاب‌های عربی به سوریه و سقوط بشار اسد را به‌مثابه فرصتی طلایی برای سد کردن نفوذ رو به رشد ایران در عراق و شامات می‌نگریست.

از سوی دیگر، سوریه به دلیل داشتن مرز مشترک با اسرائیل و نقش لجستیکی در کمک‌های ایران به حزب الله لبنان و گروه‌های فلسطینی، اهمیت فوق‌العاده‌ای در سیاست منطقه‌ای ایران دارد و از آن‌جا که خاورمیانه عمدتاً متشکل از دولت‌های بلوک سنی است، بقای رژیم اسد به همراه عراق شیعی، خروج ایران از انزوای سیاسی و توازن در برابر عربستان را دارد. به همین دلیل در اعتراضات سال ۲۰۱۱ میلادی مردم سوریه، عربستان طیف‌های مختلفی از اقدامات سیاسی چون فشار به آمریکا برای دخالت مستقیم و تعلیق عضویت سوریه در اتحادیه عرب و حمایت از معارضان سوریه و... را در دستور کار قرار داد. (کرمی، شماره سوم، ۱۳۸۸ش، ص ۹۳-۹۴)

یکی از اقدامات مهم عربستان برای جلوگیری از گسترش و نفوذ منطقه‌ای ایران، ائتلاف تاکتیکی با رژیم صهیونیستی در حمایت از گروه‌های تکفیری در سوریه است. چنان‌که سعود الفیصل وزیر خارجه سابق عربستان در مصاحبه با نشریه اتریشی «وینرتاسیتونگ» به صراحت اعلام کرد: «رقابت ما با ایران، یکی از دلایل حضور ما در سوریه است». نویسنده دیگری در مورد ائتلاف ریاض-تل‌آویو می‌نویسد: «دشمنی عربستان با اسرائیل تقریباً متوقف شده و شاید تبدیل به یک متحد شود». (اندیشکده راهبردی تبیین، ۱۳۹۲، ص ۳۸)

اسرائیل، عربستان و ترکیه از طریق آموزش و سازمان‌دهی، ارائه خدمات درمانی، بمباران مراکز نظامی سوریه، برگزاری نشست‌های دوستان سوریه با همکاری آمریکا در کشورهای اروپایی و آسیایی و ارائه خدمات رسانه‌ای، از گروه‌های تکفیری حمایت کردند. در مقابل تکفیری‌ها نیز با نام‌سازی منطقه، سکوت در قبال جنگ پنجاه‌روزه فلسطین و نابودی پتانسیل ضد صهیونیستی جهان اسلام، منویات این رژیم را تأمین کردند. (برکتی، خبرگزاری فارس، ۱۳۹۳ش  
<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=79390301000601>)

جنبه دیگر ائتلاف عربستان و رژیم صهیونیستی در سوریه و حتی عراق، دفاع از منافع آمریکاست. با شکل‌گیری بهار عربی، سیاست خارجی آمریکا از حضور مستقیم در خاورمیانه به واگذاری نقش به عربستان و اسرائیل یا راهبرد نیابتی تغییر یافت. براساس این راهبرد، هدایتگر اصلی بحران سوریه آمریکاست؛ اما وظیفه جنگ بر عهده متحدانی چون عربستان، ترکیه و شورای همکاری خلیج فارس است.

شایان ذکر است که زمانی آمریکا و جهان غرب به بهانه مبارزه با خطر کمونیسم، توانستند اتحادی میان خود به وجود آورند و مخالفین خود را سرکوب کنند، اما با فروپاشی نظام دوقطبی واز

بین رفتن خطر کمونیسم، واقعه یازده سپتامبر زمینه و دلیل دیگری برای سلطه‌گری وهجوم غرب به شرق و به‌ویژه خاورمیانه مسلمان برای آمریکا و غرب فراهم آورد تا این‌بار به بهانه مبارزه با دشمن جدید بنام «تروریسم» لشگرکشی کنند. تأسف آورترین‌که این هجوم مشروعیت جهانی هم پیدا کرد. آمریکا و غرب، ریشه و خاستگاه اصلی چالش تهدیدات تروریستی را در کشورهای اسلامی؛ منطقه خاورمیانه و به‌ویژه افغانستان و عراق می‌دانست. از این‌رو، این جبهه متحد پس از اشغال افغانستان به بهانه‌های ساختگی از جمله دستیابی عراق به تسلیحات کشتار جمعی، ارتباط با سازمان تروریستی القاعده و طالبان، عدم دموکراسی و نقض حقوق بشر در عراق، بدون دریافت مجوزهای بین‌المللی، خودسرانه به عراق حمله کردند. پرواضح بود که این حمله و جنگ «مبارزه با تروریسم بین‌المللی» نبود، بلکه جنگی برای استیلاي جبهه استکبار به رهبری آمریکا بود. این هجوم گسترده نه تنها برای توجیه حملات گسترده علیه اهداف نظامی و غیرنظامی در عراق و افغانستان، بلکه برای الغای حقوق قانون اساسی و حکومت قانون در کشور به منظور «جنگ داخلی» علیه تروریسم استفاده کرد. (شوسودوفسکی، پیشین، ص ۱۴)

در این خصوص گفته شده - البته اسناد و مدارک غیرقابل انکار برای اثبات این ادعا وجود دارد که مجال ذکرش اینجا نیست - آمریکا و متحدانش به‌ویژه کشورهای غربی و برخی کشورهای منطقه خاورمیانه، در تشکیل و سازمان‌دهی گروه تروریستی داعش نقش داشتند و در واقع این گروه تروریستی برای اجرای مقاصد امپریالیسم و استعمار تأسیس شد و این گروه که به دغدغه غربی‌ها تبدیل شد، ساخته و پرداخته آمریکا، متحدانش و برخی کشورهای منطقه خاورمیانه و برای دامن زدن به بحران منطقه‌ای، تفرقه افکنی بین شیعه و سنی، افزایش تنش در جهان اسلام با راه انداختن جنگ‌های مذهبی و مخدوش کردن چهره اسلام ایجاد شده است.

از این‌رو نباید از نظر دور داشت که شکل‌گیری و گسترش داعش، بدون انواع کمک‌ها و حمایت‌های آمریکا و متحدانش و برخی کشورهای منطقه امکان نداشت. بر همین اساس بعضی از پژوهش‌گران اهداف آمریکا و غرب در تشکیل گروه تروریستی داعش و حمایت از آن را چنین شمرده‌اند:

۱. ایجاد بحران و بی‌ثباتی در منطقه خاورمیانه در جهت اهداف، منافع و سیاست‌های آمریکا و غرب و برخی کشورهای منطقه؛

۲. تسلط و کنترل بر منابع غنی انرژی نفت و گاز و منابع دیگر منطقه خاورمیانه و تأمین امنیت

ادامه جریان صدور انرژی مور نیاز صنایع غرب؛

۳. بحران‌سازی در جهان اسلام در راستای افزایش تنش در کشورهای اسلامی با راه انداختن و ترویج جنگ‌های مذهبی بین شیعه و سنی؛
۴. پیگیری و تکمیل پروژه اسلام‌هراسی با استناد به خشونت‌های داعش تحت عنوان دولت اسلامی؛
۵. حضور نظامی مستقیم و متحدانش در منطقه خاورمیانه و به خطر انداختن مرزهای امنیتی برخی کشورهای منطقه؛
۶. زمینه‌سازی برای اجرا و پیاده‌سازی طرح خاورمیانه بزرگ. (تیموری و دیگران، ۱۴۰۰ش، شماره ۳۹، ص ۱۴۴)

### ۳. جنگ ائتلافی علیه یمن

نسیم بهار عربی که منطقه خاورمیانه را در سال‌های اخیر درنوردید، یمن را نیز دست‌خوش تحولات چشم‌گیری نمود که برآیند آن تغییر حاکمیت در سال ۲۰۱۲ بود. بحران فعلی یمن از سال ۲۰۱۴ و به دنبال انقلاب‌های عربی شروع شد و با قدرت‌گیری حوثی‌ها، عربستان از سال ۲۰۱۵ مداخله نظامی در این کشور را آغاز کرد؛ مداخله‌ای که با عنوان عملیات «طوفان قاطعیت» آغاز و با عملیات «احیای امید» ادامه یافت و تاکنون نیز ادامه دارد. (دهشیری، ۱۳۹۵ش، ص ۱۳۳)

اگرچه سهم یمن از توزیع قدرت جهانی بسیار ناچیز است و تأثیرگذاری آن بر تحولات منطقه‌ای جهانی در خور توجه نیست؛ با این‌وجود، موقعیت ژئوپلیتیک ویژه این کشور بر اهمیت آن در معادلات قدرت منطقه‌ای افزوده است. از این‌رو آمریکا و کشورهای اروپایی نگران از دست دادن هم‌پیمانان وابسته خود در منطقه هستند. به گمان آن‌ها قدرت‌یابی انصارالله در موقعیت جغرافیایی راهبردی یمن می‌تواند به زنجیره گفتمانی پیروزی‌های انقلاب اسلامی و مقاومت در منطقه، حلقه‌ای بیفزاید و سبب شود دولت مستقل دیگری با گفتمان غالب استقلال و مقاومت در این منطقه پراهمیت شکل بگیرد. غرب این تهدید را برای خود بسیار جدی می‌داند.

### اهداف و نتایج جنگ‌های جریان استعماری علیه کشورهای اسلامی

غیر از اهدافی که در لابلای مطالب پیش گفته گذشت، اهداف و نتایج شوم دیگری نیز بر این حملات مترتب است.

## ۱. تجزیه جهان اسلام

تفرقه بینداز و حکومت کن و یا جدا کن و غالب شو، سیاستی است که همواره در تاریخ بشر با نام جنگ طلبان بزرگ و قدرت‌های استعماری سلطه‌گر و انحصارطلب معادل بوده است. کشورهای استعمارگر همواره این دستور کار مهم را مدنظر داشته‌اند و از طریق جداسازی و تجزیه سرزمین‌ها و قدرت‌ها به آسانی به فتح و غلبه بر آنان دست یافته‌اند.

این کشورها با استفاده از اختلافات مذهبی، قومی، نژادی، زبانی و غیره که هر کدام به‌مثابه گسل‌ها در میان امت واحده اسلامی است، در میان دولت‌ها و ملت‌های مسلمان منطقه، تخم نفاق و اختلاف را کاشته تا در سایه آن منافع خود را تحصیل کنند.

ایجاد فتنه و جنگ‌افروزی داخلی میان گروه‌های متضاد دینی، سیاسی و قومی، حربه‌ای است که استعمارگران غربی به‌ویژه آمریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش از سال‌ها پیش در مناطق اسلامی به‌ویژه خاورمیانه و آفریقا به‌کار گرفته‌اند.

استعمار و امپریالیسم غربی در جهت کسب منافع هرچه بیشتر و بر اساس ترم «تفرقه بینداز و حکومت کن» مبادرت به گسترش تفکر ملی‌گرایی در بین ملیت‌های مختلف کشورهای گوناگون از جمله کشورهای اسلامی به‌ویژه امپراطوری عثمانی نمود.

هدف اصلی استعمارگران از سلطه یافتن بر کشورهای اسلامی این بود که ابتدا دولت بزرگ عثمانی را به چندین بخش پراکنده تقسیم نمایند. نخستین گام جداسازی ترکیه و مستقل نمودن آن و سپس جدا کردن کشور ایران از بدنه کشورهای اسلامی بود. دومین گام جدا کردن بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های مسلمانان در ازبکستان، تاجیکستان، آذربایجان، ترکستان و قزاقستان از امت اسلامی بود و سرانجام، بخش بزرگ سیاست استعماری به کشورهای عربی اختصاص یافت که آن‌ها را به ده‌ها دولت و حکومت وابسته تقسیم کردند.

عمده‌ترین علتی که می‌توان برای ترویج و شیوع ملی‌گرایی از ناحیه استعمارگران غرب مطرح کرد، خواسته و نیاز غرب در تجزیه دولت عثمانی و ایجاد اختلاف قومی و زبانی و (مذهبی) در کشورها بود تا اولاً کشور پر قدرتی مثل عثمانی باقی نماند تا در برابر استعمارگران مقاومت کند و ثانیاً در کشورهای کوچک، وجود ملیت‌های مختلف زمینه درگیری داخلی را برای همیشه و هرگاه که استعمارگران نیازمند آن باشند، در خود داشته باشند.



به هر صورت، امروز کشورهای عربی از سوی استعمارگران به ۲۲ دولت مستقل تقسیم و تجزیه شده است. البته آنچه تاکنون به دست آمده همه آن چیزی نبوده که استعمار خواستار آن بوده است. (دهشیری، ۱۳۹۵ش، ص ۱۱۹)

استعمارگران در جهان اسلام، به گونه‌ای سیاست تجزیه طلبی خویش را عملی کرده‌اند که تا برای همیشه اختلافات مرزی بین کشورهای اسلامی، هم‌چنان وسیله‌ای در خدمت درگیری‌ها و جنگ‌های مرزی باشد تا مصالح استعمارگران تأمین گردد. (همان، ص ۱۱۹)

اگر نگاهی به نقشه‌های جغرافیایی کنونی جهان اسلام ببندیم، به وضوح مشاهده می‌کنیم که میان لبنان و سوریه و میان اردن و سعودی و میان مراکش و الجزایر و دو یمن جنوبی و شمالی و میان ترکیه و سوریه و میان ترکیه و عراق و بین ایران و عراق، ایران و پاکستان، ایران و افغانستان، و پاکستان و افغانستان اختلافات مرزی وجود دارند؛ چرا که این مرزها از سوی استعمارگران کشیده شده است. در کشورهای مزبور، موضوعات مورد اختلاف به حدی است که در برخی از موارد، یک کشور خواستار انضمام کشور دیگری به خاک خویش بوده و معتقد است: کشور مزبور از سرزمین اصلی او تجزیه شده است.

در هر صورت، آنچه یقین است این‌که مرزهایی را که استعمار در میان کشورهای اسلامی کشیده است بدون در نظر گرفتن ملاحظات قومی و منافع کشورها بوده، بلکه قرار دادن مرزهای کنونی به‌عنوان مرزهای بین‌المللی صرفاً به این دلیل بوده که اولاً مسلمانان ارتباطشان با یک‌دیگر محدود و احساس تعلقشان نسبت به هم کم شود و ثانیاً اختلاف و درگیری مرزی و ناامنی همواره بر سر مرزها وجود داشته باشد و کشورهای اسلامی به نحوی همواره با هم درگیر باشند.

نمایندگان بریتانیا در قرن نوزدهم و سرآغاز قرن بیستم سرزمین‌هایی را در این بخش از جهان (کشورهای اسلامی) آن‌گونه میان قبیله‌ها و تیره‌های گوناگون تقسیم کردند که برای همیشه موضوع کشمکش و اختلاف میان این قبیله‌ها و تیره‌ها باشد.

معلوم است که خطوط مرزی کشورهای اسلامی ساخته دست استعمارگران است. بر همین اساس منافع کشورهای اسلامی در نظر گرفته نشده است، بلکه این مرزهای استعماری غالباً تحمیلی و در جهت تأمین منافع خود استعمارگران بوده است.

به‌عنوان نمونه، درباره تحمیلی بودن این مرزها، الیور روا کارشناس مسائل سیاسی و اجتماعی در

افغانستان می‌نویسد: خطوط مرزی افغانستان عملاً توسط بریتانیایی‌ها و با توافق روس‌ها ترسیم شده بود. انگلیسی‌ها عهدنامه «گندمک» (مه ۱۸۷۹) و خط مرزی «دیورند» (۱۸۹۳) و روس‌ها موافقت نامه‌های ۱۸۸۸ آمو دریا و ۱۸۹۵ پامیر را به افغانستان تحمیل کردند. (اولیور روا، ۱۳۶۹ش، ص ۳۵) تجزیه کشورهای اسلامی و طرح خاورمیانه بزرگ (طرح تجزیه خاورمیانه) اولین بار بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ توسط برنارد لویس یهودی در نشست سال ۱۹۷۹ اعضای بیلدربرگ در اتریش مطرح شد. او طرح خود را که شامل تجزیه کشورهای خاورمیانه به کشورهای کوچک که قابل مدیریت است، برای سران اقتصادی و سیاسی شرکت کننده در بیلدربرگ ارائه داد. در این طرح عنوان شد که کشورهای خاورمیانه بر اساس بنیان‌های زبانی، نژادی و منطقه‌ای به واحدهای کوچک باید تجزیه شوند و ضروری است انگلیس از تحرکات قومی قبیله‌ای و فرقه‌ای حمایت کند. اما طرح خاورمیانه بزرگ به صورت علنی در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط کولین پاول وزیر خارجه وقت آمریکا مطرح گردید. ظاهر طرح خاورمیانه بزرگ نشان می‌داد که هدف آن از بین بردن مشکلات اقتصادی و دست‌یابی به دموکراسی در منطقه خاورمیانه است تا به این ترتیب ثبات و امنیت جامعه جهانی به‌ویژه آمریکا را تامین و حفظ کند، اما آمریکا در حقیقت به دنبال تشکیل کشورهای قومی قبیله‌ای کوچک‌تر جهت هژمونی منطقه و سلطه بر آنان بود. (معین‌الدینی، ۱۳۸۶ش، شماره ۷، ص ۶۵)

## ۲. ملی‌گرایی و واگرایی قومی

استعمار مهم‌ترین و عمده‌ترین عامل واگرایی‌های قومی و مذهبی در جهان است. کشورهای قدرت‌مند و استکباری به‌ویژه دولت‌های اروپایی و آمریکا با هدف نفوذ در مناطق مختلف جهان و کسب منافع فراملی، برای فروپاشی جوامع دینی و ملی اقدام کرده‌اند. دولت‌های استعماری وقتی از تسلط بر کشورهای قدرت‌مند و مستقل ناتوان باشند، با ایجاد واگرایی‌های قومی - مذهبی و ایجاد مرزهای تصنعی میان اقوام و یا مذاهب متخاصم با یکدیگر را به‌وجود می‌آورند که تسلط و نفوذ در آن‌ها آسان و ممکن باشد.

مهم‌ترین ابزار استعمار در این مورد، بهره‌جویی از اندیشه‌های سیاسی مبتنی بر حق حاکمیت، لیبرالیسم و دموکراسی، ناسیونالیسم و اصالت دادن به اندیشه پلورالیسم برای اقوام، نژادها و مذاهب است. مطالعه کتاب «پیروزی بدون جنگ» نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا نشان می‌دهد که استعمارگران چگونه از خط واگرایی به عنوان ابزاری کارآمد برای رسیدن به اهداف خود استفاده

می‌کنند. وی هرچند این کتاب را برای فروپاشی و مقابله با شوروی سابق نوشته بود، ولی راهبرد آن یک خط فکری عمومی بود و اختصاصی به شوروی نداشت. نیکسون در این کتاب، پیشنهاد واگرایی قومی، مذهبی و نژادی در درون اتحاد شوروی را می‌دهد و می‌گوید: «هدف ما باید تشویق و ترغیب عدم تمرکز قدرت در اتحاد شوروی و کشاندن دامنه رقابت مسالمت‌آمیز به داخل شوروی است».

غرب استعمارگر با بهره‌گیری از ظرفیت‌های قومی و مذهبی اسلام که متأسفانه توسط شخصیت‌های واگرا و یا روابط واگرایی هویت‌ها ایجاد و همراه می‌شوند به اهداف خود دست می‌یابد. غارت منابع اقتصادی جهان اسلام و نابودی ظرفیت‌های فرهنگی، سیاسی، انسانی و اقتصادی جهان اسلام، از مهم‌ترین اهداف استعمار و صهیونیسم جهانی است. (یعقوبی، ۱۳۹۷ش، شماره ۱۰، ص ۷۴)

### راهبردهای جهان اسلام برای مقابله با دشمن

وحدت امت و دولت‌های اسلامی - پادزهر تفرقه است. وحدت حول برترین سرمایه‌های شناختی در جهان اسلام یعنی قرآن کریم و ارزش‌های اسلامی. وحدت اسلامی هر جا ظهور و بروز یافته است، دشمنان را سرفراز کرده و عظمت را برای مسلمانان به ارمغان آورده است. ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ (انفال(۸): ۴۶).

جهان اسلام باید به این پیام قرآنی دل بسپارد و دست‌های پلید دشمنان را در پشت پرده ایجاد اختلافات بشناسد و بداند اختلافات تحمیلی که غرب استعمارگر به آن دامن می‌زند هرگز جنبه مذهبی ندارد.

دومین راهبرد جهان اسلام در تقابل با خطر نفوذ و خنثی‌سازی اقدامات مخرب دشمن، بصیرت است. مؤلفه مهم و کلیدی بصیرت، شناخت دشمن و شناخت روش‌های دشمنی دشمنان اسلام است. نوربصیرت نفوذی‌ها را افشا و نقشه آن‌ها را نقش بر آب می‌کند. بصیرت موجب ارتقای دشمن شناسی به دشمن‌ستیزی و پر رنگ کردن مرزهای سیاسی و فرهنگی امت اسلام با دشمنان اسلام و مسلمانان می‌شود. بصیرت، سلاح برتر امت اسلام در جنگ شناختی است که به تعبیر قرآن از آن می‌توان به جهاد کبیر یاد کرد.

بصیرت، شمشیر دو لبه مسلمان انقلابی در میدان جهاد کبیر است. از یک طرف مایه برانگیختن عزم و اراده مسلمان انقلابی برای عدم تبعیت از دشمن می‌شود و از سوی دیگر او را به عدم غفلت از سرمایه‌های شناختی خود هشدار می‌دهد.

بصیرت به مجاهد فی سبیل الله در جهاد کبیر، قدرت «نه» گفتن به بیگانه و دشمن را می‌دهد و انگیزه

روی پای خود ایستادن را در او به جوشش در می‌آورد. بصیرت، به مجاهد فی سبیل‌الله در جهاد کبیر می‌آموزد با وجود قرآن که دارای برنامه زندگی مؤمنانه و عزت‌مندانه هست، چه نیازی در وابستگی به برنامه، سبک و فرهنگ زندگی غربی است! فرهنگی که در دل خود ترویج دهنده خشونت و ابتدال است. هرگاه امت اسلامی با تکیه بر دارایی‌های ارزشی و سرمایه‌های شناختی خود در میدان نبرد حاضر شود، خطرات سهمگینی برای اربابان زرسالار و زورگو به وجود خواهد آورد.

تحقق وحدت و بصیرت به‌عنوان دو راهبرد کلان دو پیامد ارزش‌مند برای جهان اسلام به ارمغان خواهد آورد: ۱. مقاومت و قدرت ایستادگی در برابر دشمن، ۲. پیشرفت و قدرت خلافت، پیش‌روندگی و اثرگذاری.

باید دانست هرگاه جهان اسلام برای نظام سلطه جهانی آغوش گشوده از زهرکین آن در امان نمانده است و هرگاه دچار توقف و رکود شده، بیش از پیش در معرض آسیب‌های دشمن قرار گرفته است. بنابراین، راه مشخص است؛ مقاومت و پیشرفت برای قدرت‌مند شدن جهان اسلام و نقش‌آفرینی مسلمانان و اسلام در هندسه جدید قدرت در جهان. این راهی است که باید مسلمانان با راهبری رهبران، علما و اندیشمندان آگاه و انقلابی جهان اسلام آن را بپیمایند.

## منابع

۱. اندیشکده راهبردی تبیین، (۱۳۹۲ش)، «منازعه راهبردی ایران / عربستان»، <http://tayincenter.ir>
۲. برکتی، رضا، (۱۳۹۳ش)، خدمات متقابل جریان تکفیر و صهیونیست‌ها، خبرگزاری فارس.
۳. تیموری، مسعود و عیوضی، محمد رحیم و صفاوردی، (۱۴۰۰ش)، سوسن «بررسی دموکراسی آمریکایی در کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه»، فصلنامه علمی مطالعات جهان اسلام، مقاله پژوهشی، سال دهم، پاییز، شماره ۳۹.
۴. جعفری، اصغر، (۱۳۸۶ش)، بررسی ریشه‌های جنگ خلیج فارس، تهران، مجله سیاست خارجی.
۵. حافظ نیا، محمدرضا و زرقانی، سیدهادی، (۱۳۹۱)، چالش‌های ژئوپلیتیکی همگرایی در جهان اسلام، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، تابستان، شماره ۸۰.
۶. حداد عادل، غلامعلی، (۱۳۸۲ش)، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
۷. درودیان، محمد، (بی‌تا)، سیری در جنگ ایران و عراق (آغاز تا پایان)، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
۸. دهشیری، محمدرضا، (۱۳۹۵ش)، اسلام و جهانی شدن، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. رواء، اولیور، (۱۳۶۹ش)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه، ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۱۰. ریویو، مانلی، (۱۳۸۵ش)، پسا امپریالیسم، اهداف استراتژیک آمریکا و مساله عراق، ترجمه مرتضی محیط، باشگاه اندیشه.
۱۱. سالینجر، پیر و لوران، اریک، (۱۳۷۰ش)، جنگ خلیج فارس در اسناد محرمانه، ترجمه هوشنگ لاهوتی، تهران: پاژنگ.
۱۲. سینگ، پاتوانت، (۱۳۸۵ش)، دنیا از دیدگاه واشینگتن، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران: نشر پیکان.
۱۳. شریفی، معین، (بی‌تا)، استراتژی ایالات متحده در قبال صدام، تهران، دفتر بین‌المللی مطالعات خاورمیانه.

۱۴. شوسودوفسکی، میشل، (۱۳۸۵ش)، جنگ و جهانی سازی، واقعیت‌های پشت پرده یازده سپتامبر، ترجمه جمشید نوایی، تهران: نشر نی.
۱۵. صدقی، ابوالفضل، (۱۳۸۶ش)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از آغاز تا سال ۱۳۶۸، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۶. قیاسوندی، فاطمه و ترکاشوند، جلال، (۱۳۹۶ش)، آمریکا، جنگ‌های نیابتی و امنیت خاورمیانه، فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های جهان اسلام، سال هفتم، زمستان، شماره چهارم.
۱۷. کرمی، کامران، (پاییز ۱۳۸۸ش)، بهار عربی و عربستان سعودی، آثار و واکنش‌ها، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هجدهم، شماره سوم.
۱۸. کریمی پور، یدالله، (۱۳۹۰ش)، بررسی زمینه‌های جابجایی کلان جنگ‌های فراگیر در خاورمیانه، نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی، جلد ۱۹، پاییز، شماره ۲۲.
۱۹. کنت، آرتیمرمن، (۱۳۷۳ش)، سوداگری مرگ: ناگفته‌های جنگ ایران و عراق، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا.
۲۰. گولد، جولیس، کولب ویلیام، (۱۳۹۲ش)، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران: مازیار.
۲۱. لرز، اریک، (۸ مارس، ۲۰۰۳م)، همکاری سری نظامی آمریکا و صدام در گذشته، ترجمه کاظم رنجبر، روزنامه لوموند، چاپ پاریس.
۲۲. مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۷۹ش)، خلیج فارس: کشورها و مرزها، تهران: عطایی.
۲۳. معین الدینی، جواد، (۱۳۸۶ش)، طرح خاورمیانه بزرگ؛ الگوهای نوسازی بومی و گسترش همگرایی، دانشنامه حقوق و سیاست، زمستان، شماره ۷.
۲۴. معین، محمد، (۱۳۷۱ش)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
۲۵. واعظی حسن، (۱۳۸۶ش)، استعمار نو، جهانی سازی و انقلاب اسلامی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۲۶. ولایتی، علی اکبر، (۱۳۷۶ش)، تاریخ جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۲۷. یعقوبی، عبدالرسولی، (۱۳۹۷ش)، نقش استعمار در واگرایی هویت‌های قومی جهان اسلام، پژوهش‌نامه علوم انسانی اسلامی، زمستان، شماره ۱۰.

28. <http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=79390301000601>

29. <https://www.magiran.com/article/2273022>

30. <http://marifat.nashriyat.ir/node/880>

31. <https://www.sid.ir/FileServer/SF/9081396H0246.pdf>

32. <https://www.magiran.com/article/2273022>

33. <https://www.rajanews.com/news/105918>